

نصیرخان فاروقی

بجرف و حکایت بالای قلع شده بموجب مقرری در آمدند بهادران یکبار از درون دو لیها بدر حبه شمشیر از خلاف بر آورده
متوجه خانه اسامیر شدند قهار اسامیر و فرزند آن او در کمال غفلت مبارکباه می آمدند نزدیک همان محوطه دو چار شدند
با تمام بقتل رسیدند و اسلحه چون اسامیر و فرزند آن او را کشته دیدند بجزواری در آمد و امان خواستند و دست
و فرزند خود گرفته از قلعه بیرون رفتند نصیرخان فاروقی در قلعه تلنگش ایخچر شنیده با لیخار خود را بقلعه رسانیده مجدداً
قلعه مشغول گشته شدت در بخت را در دست کرد و بعد ازین بعدوسی سال و کثری شیر شاه افغان سور پادشاه در
قلعه رہناس را غارتیه به یقین مستخر ساخت و مشهور است که از حکام فاروقیه اسیر هیچکدام نرفت در اموال اسامیر
ایمانت نگذاشته بودند تا آنکه اکر پادشاه بعد از فتح انحصار آسان اطوار امانت مذکور را مع خزاین فاروقیه منصرف شده
طلا و بقره مسکوک و غیر مسکوک را بداران قرب فرستاده تا بگذارد برود که بنام او زدند انقض نصیرخان چون این فتح
بندگ نامدار نصب گشت مخدوم شیخ زین الدین از دولت آباد مبارکباد نصیرخان متوجه خاندیس شد نصیرخان از قلعه
فرود آمده با قحان فرزندین و خلیل و حرم استقبال شتافت و در کنار پستی در جایی که حالا زین آباد واقع است
ملاقات نمود چون التماس آمدن قلعه اسیر کرد شیخ فرمود که ما را حکم نیست که از آب بتقی عبور نامیم نصیرخان اجازت
خواست بر گشت و در کنار دیگر که بلده بر پانزور در ایجاد واقع است خیمه و خرگاه مرتفع ساخته فرود آمد و هر روز پنج مرتبه ببله
شیخ مشرف شده از صحبت فیض بخش او مستفیض میگردد و چون دو هفته بدین منوال بگذشت شیخ حازم مراجهت
دولت پادشاه نصیرخان تواضعات عادی و رسمی بجای آورده التماس نمود که جهت مینت این مملکت
اگر فلان قصبه و پرکنه خوش کنند نهایت سرافروزی خواهد شد شیخ قبول آن معنی نموده گفت در ویشانرا بقصبات
و پرکنات و وظایف نسبت نیست و چون التماس سمت بگزار پذیرفت گفت ازین دیار بنامی خورشیدیم
مدان کنار آب که محل نزول سلطان و غازیان اسلام است شهری بنام شیخ برهان الدین شکر مساجد و بنا
بنا کرده دارالملک خود سازند و در این کنار آب که من با در ویشان فرود آمده ام قصبه و مسجدی ساخته بر
بزنیاباد موسوم کردند تا باین تقریب شمار اسلام درین دو قطعه زمین رواج یافته نام این دو در ویش حدین دیار
مذکور کرد و نصیرخان فاروقی خوشحال گشته در ساعت حکم فرمود که تا امر اعیان بطرح شکر بر پانزور و قصبه
آباد

تاریخ فرشته

۵۶۲

مقاله ششم
صفحه ۲۲۲

پروا هستند و شیخ فاتحه مبارکبادی خوانند و روز دیگر بدو تاج باد تو به فرمود و در اندک زمانی شهر و قصبه در نهایت
معموری و آبادانی با تمام رسیده بر ناپور چاکه بزبان مبارک شیخ جاری شده و بود در الملک سلاطین فاروقیه
کردید و بعد از آنکه نصیر خان فاروقی در شغل حکومت مستقل شد از آنجا که گفته اند دو در پیش در کلیمی نخبند و پادشاه
در اقلین نخبه اراده نمود که قلعه تها لیز از تصرف برادر کوچک خود ملک افتخار بر آورده در الملک دعوی اتا و لاغری
و این امر تا بر آنکه بی مشورت و سوابد به سلطان مالوه صورت پذیر نمیشد مافی الضمیر خود را سلطان هوشنگ که
برادر زن او بود ستاماد و تجویز او شروع در آن کرده چون در سنه عشرين و ثمانیا به قلعه تها لیز را محاصره نمود ملک
افتخار بیجی سلطان احمد شاه کجراتی کشته طالب معاونت شد و شاه احمد شاه کجراتی با استعداد سفر پرودا
در فکر وایشان بود که غزنین خان ولد سلطان هوشنگ با پانزده هزار سوار کوچک نصیر خان آمده تعجیل کرد
و بنور سلطان احمد کجراتی نیامده بود که هر دو بحسن اتفاق قلعه تها لیز را در سنه عشرين و ثمانیا به مفتوح ساختند
و ملک افتخار را مقید گردانیدند و قلعه آسیر فرستادند و از خاصیت غور حازم شدند که سلطان پور و ندر با
از حوزة تصرف دیوانیان کجرات بر آورده در تحت مالوه گردانند پس باین قصد و نیت چهار سبب سلطان پور
رسیدند مطلق آن قصبه ملک احمد صیب حساری شده و عهد داشت بنی بر کیفیت احوال ترو شاه احمد شاه
کجراتی فرستاد و او از شنیدن این خبر آتش غضب مشتعل ساخته با سپاه دریا جوش کوچ بر کوچ روان کشت
ملک محمود ترک را بالشکری بزرگ پیشتر فرستاد و چون خبر قرب وصول ملک محمود ترک بخریغان رسید
غزنین خان پیمان شب کوچ کرده بند و شتافت و نصیر خان که بجهت قلعه تها لیز در آمد و ملک محمود تا قلعه تها لیز حاص
مکشیده آنرا محاصره کرد و سلطان احمد شاه سلطان پور آمده نزول اجلال فرمود نصیر خان در محضره افتاده خود را
چو کنجشکی در چنگل شهباز بود و بمقریان احمد شاه بطعی شده بوسیله بدل و نقود فرزوان ایشانرا از خود راضی ساخت
تا ایشان بوقت صالح بعرض سلطان رسانیده نوعی نمودند که از تقصیرات نصیر خان در گذشته و تا آن زمان
که او را ملک نصیر میکشند خطاب نصیر خان کرده بعطای چیر و سر پرده سرافراز ساخت و نصیر خان
بج نیل مست و چهل اسب تازی و عواتی و تحف و هدایای فرزوان پیشکش کرده او را روانه کجرات گردانیدند

۵۶۰

نصیرخان فاروقی

و بعد از چند سال احمد شاه بهمنی جاجی از مردم متحد به برهانپور فرستاده دختر نصیرخان را بجهت فرزند بزرگ خود
 شفراده علاء الدین خواستگاری نمود و نصیرخان آنرا موجب تقویت داشته قبول کرد و بعد از جشن و طوی بزرگ
 پاکی دختر را که مستی بزینب بود روانه محمدا آباد بید کرد این بدست نه لث و ثلاثین و ثمانمایه راجه کانهما که رای
 ولایت مالواری بود از صدمه لشکر کجراست که ریخته با سیه آمد و چند فیل پیشکش نموده طلب حمایت کرد و در خلوت
 نصیرخان فاروقی باو گفت که مرا استطاعت آن نیست که بالشکر کجرات خصوصت نایم اگر نزد سلطان احمد شاه
 بهمنی که او شاهیت عظیم الشان بروی بعین که او اعداد تو نموده مملکت موروثی ترا از دست کجراتیان بیرون خواهد آورد
 و در این باب من نیز نمیتوانی باو خواهیم فرستاد کانهما بحسب ظاهر از نصیرخان رنجیده از ظا بر برهانپور بهر خاست
 و نزد سلطان احمد شاه بهمنی رفته داد خواه شد سلطان احمد شاه خاطر جوی نصیرخان طوفان داشته بعضی از امرای
 خود را همراه کانهما کرده روانه جالوا فرمود و ایشان چون با اتفاق کانهما بجوالی ندر بار رسیدند در قنده و فساد
 تقصیری نگردند و بعد از آنکه افواج کجرات رسیده بین الفریقین خت و قع سند لشکر بهمنیه منظم گشته اکثر در بمقام مکر
 گریز گشته شدند شاه احمد شاه بهمنی در مقام تدارک شده شفراده علاء الدین را با فوج رزمخواه روانه کرد و چون
 او بدولت آباد رسید نصیرخان فاروقی و راجه کانهما نزد او رفتند چنانکه سابقا مرقوم خامه فصاحت فرین شد و شک
 لشکر بهمنیه در غیر تبه تیر مغلوب گشت ، نصیرخان و کانهما جو بوستان کلان که در ولایت خاندیس واقع است که ریخته
 و چون لشکر کجرات خاندیس را تاخت کرده مراجعت نمودند نصیرخان به برهانپور آمده بصلط ولایت خود پرداخت
 و در سنه اربعین و ثمانمایه دختر نصیرخان از بدسلوئی شوهر خود سلطان علاء الدین بن نصیرخان اعلام نمود و بر سر
 معاملت میان ایشان خشونت بهم رسیده بصواب بد سلطان احمد شاه کجراتی در سنه اعدی و اربعین و ثمانمایه خانم
 تغیر ولایت برار گردید و امرای برار که با صاحب خود تفاق داشتند این معنی را فهمیده التماس قدم نصیرخان
 نمودند و گفتند که تو از اولاد مسرف فاروقی زهی سعادت ما که در خدمت تو شهادت یابیم خانبهان سپه سالار
 دکن و برار که رکن اعظم بهمنیه بود بر تفاق سرداران مطلع گشته در قلعه پرناله متحصن شده عرض داشت مشتمل بر
 حالات بدگاه سلطان علاء الدین فرستاد امرای مخالف برار خطبه بنام نصیرخان خوانده بجا حاضر مستول شدند

۸۳۰

۸۳۱۰

تاریخ فرشته

۵۴۹

سلطان علاء الدین بعد از قتل و قتل بسیار ملکات اتجار عرب حاکم دولت آباد را سر لشکر ساخته با امرای منسل
بهجا بدخشیه بخان فرستاد و نصیرخان نائب معاومت ملکات اتجار در خود ندیده ازه لاسبت برار با امرای مخالف
بیرون رفت و ملکات اتجار عرب تعاقب او نموده متوجه برغان پور شد و نصیرخان فاروقی چون که ملکات از سلطان کجرات
طلبیده بود بجانب قلعه تلنگ شتافت و ملکات اتجار عرب به برغان پور آمد و در کندن و سوختن عمارات عالیه خود
معاف داشت و چون شنید که لشکر سلطان پور و ندر بار و سپاه مالوه در تهیه آمدن است با یلغار بجانب تلنگ
روانشد تا پیش از رسیدن کولیان مصاف دهد و در آن روز که جنگ خواهد شد ملکات اتجار عرب چون علی مسافت
بسیار کرده با ستم هزار سوار منقل تیر انداز خسته و مانده بجوالی تلنگت رسید بود نصیرخان فاروقی راه کولیان ندیده تخیل نمود
و با افواج آرسنه و ماقریب دوازده هزار سوار بمیدان شتافت و بر نیت یافته قریب بیست فیل نامی و دیگر اسب
حکومت باخته بهشتت فردان خود را بقلعه تلنگت رسانیده از غم و غصه به بستر بخوری کجته نمود و در همان شب
که سیم ماه ربیع الاول سال مذکور با سند مرغ روحش بی باغ بهشت خزامید و پسر بزرگش میران عادلخان تا بوقت پدر را
بهما نیز فرستاده در حناب پدر مدفون گردانید مدت سلطنت او چهل سال و شش ماه و بیست و شش روز بود

ذکر سلطنت میران عادلخان فاروقی

میران عادلخان فاروقی از خواهر سلطان بوشنگ بود و بعد از فوت پدر بجلومت خاندیس رسیده بهمت بروغ
ملکات اتجار بکاشت و کسان فرستاده امرای کجرات را بتجهیل طلب نمود ملکات اتجار که قلعه تلنگت را قبل کرده بود چون وقت
وصول لشکر سلطان پور شنیده بدکن رفت و میران عادلخان بسطنت پرداخته بعد از آنکه سه سال و بهشت ماه
بمیت و سه روز بر تق و فتح همات غلایق مشغول بود روز جمعه بیستم ماه ذی الحجه سنه اربع و ثمانماید بد
برغان پور شهادت یافته ملکات به لیس خود مبارکی آن سپرده کیفیت شهادت او چون بر جامع اشکایات معلوم نمود

۵۴۷

شرح آن نوشته شده پس جازه او نیز بهما لیر برده در جنب پدر و جد بجاک سپردند آری مصرع

خاکش چنان بجزد و کز او استخوان نماند

مبارکخان فاروقی

مقاله ششم
۷۷۲

ذکر حکومت مبارکخان فاروقی بن عادلخان فاروقی

بعد از پدر مدّت پنجاه سال و شش ماه و نه روز بی منازعی و مساعدی بریاست خلافت خاندان خاندیس استقلال نمود
در روز جمعه دوازدهم رجب سنه اصدی و ستین و ثمانمایه سپه و دیگران از جهان بی بقادر گذشت و ولدش میران
عینا مخاطب بجاد و لخان فاروقی جانشین وی گردیده جنازه پدر را روانه قصبه نهار لیر کرده و اینده تا او را هم راجع اجداد
کردار حسنه در حیطه فاروقیان مدفون ساختند

۸۵۱

ذکر حکومت میران عینا لکنی طب بجا و لخان فاروقی بن مبارکخان فاروقی

با استقلال او بیچکس از حکام ماضیه خاندیس فرمانروایی کرد چه او از رایان اطراف باج گرفت و مقدم کوندواره و گذر
رضیع و متقاوش کشته طایفه کولی و بهیسل از دزوی و قطع نظریتی گذاشتند و خارج حصاری که آسا امیر بالا
و در امیر شیده بود بجانب دروازه حصاری دیگر ساخته دروازه دیگر نصب کرده مالی که بر وساخت جو یک
محل از شیران بجز و قمر با می نماید و در پهلوی شهر خانپور کنار آب بتی هم قلعه بسته و عمارات عالیه با تمام
تر و فات در آنجا بسر میرود و خود را چهار کهنه می سلطان خوانده یعنی شاه کوستان چهار کهنه بزبان
مل بند بنخل بسیار ورشت را که عبور انسان بخت از آن شود میگویند و تفصیل کوستان چهار کهنه در جای
نمود بیان شده است و چون اساسه شاهی او زیاد و از آباد اجداد شد مغرور گشته بخلات ایشان عمل نمود
و بیشکس و حاجب بدگاه سلطان کجرات فرستاده اعلام بکجرت برافراشت چنانچه سلطان محمود بیکرا
بر آن سبکشی آگاهی یافته در سنه اربع و تسین و ثمانمایه لشکر بزرگ بجانب خاندیس فرستاد امرای خاندیس
نخست بخمال متقابل و متناوب پیش رفتند و در آخر بجنگ و جمل از مقابل ایشان بر فاسته پهای قلعه تمام
دآیه آمده سپاه کجرات صوبی بجد بولایت خاندیس رسانیدند و میران عینا مخاطب به دلخان فاروقی
که باقی قلعه امیر بود از سینه و سکر کشی خود نامم و پیشان کشته جمعی از اعیان مملکت را نزد شاه محمود شاه بیکرا
اندا

۸۵۲

تاریخ فرشته

۵۱

مشقه
۵۱

فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود پیشکش چندین ساله بیکبار مرسل داشت تا لشکر کجرات از ولایت او دست باز داشت که کجرات رفت و بعد از آنکه چهل و شش سال هشت ماه و دوازده روز اوقات سلطنت درین عشرت و فراغت گذرانیده بود در روز جمعه چهاردهم ربیع اول سنه سی و تسعین و ثمانمائه یکم در حمت ذوالجلال پیوست حسب الوصیت در بلده برهانپور در محل دو لقمه نان مدفون گشت و بنا بر آنکه او را در همین فوت پسری مانده بود برادرش میران داود خان بن مبارک خان فاروقی بغلاده حکومت برهانپور اختصاص یافت

۸۹۷

ذکر حکومت داود خان فاروقی بن مبارک خان فاروقی

داود خان بعد از برادر بر تخت برادر جلوس نمود و حسام علی و یار علی که دو برادر بودند استقلال تمام بهر سانسینه حسام علی خطاب ملک حسام الدین یافت و بهارات ملک و مال پرداخته معتمد علیه شد و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میران داود خان خواست که بعضی از پرکنات سرحد احمد نظام شاه بجزئی متصرف شود و او برین معنی مطلع گشته با جمعیت خود کوچ بر کوچ از احمد نگر متوجه خاندن سیس گردید و داود خان بقلعه آسیر و آمده احمد نظام شاه در تاراج و تخریب به اقصی القاصت کوشید داود خان مضطرب و عاجز شده از سلطان ناصر الدین خلجی استمداد و اعانت جست و او حق همسایگی منظور داشته اقبال خان نام امیر پیر با فوج بزرگت بکوکت او فرستاد و او چون بکوالی آسیر رسید نظام شاه تا مقاومت لشکر مندو نیاموده باجمد گرفت و اقبال خان در برهانپور چند روز نزول کرده داود خان را تخلیف خطبه سلطان ناصر الدین نمود و او چون چاره نداشت خطبه سلطان ناصر الدین خوانده اقبال خان را از خود راضی ساخت و با تحف و پیشکش بسیار و دو فیل روانه شادی آباد ساخت داود خان بعد از آنکه هشت سال و یکجا و ده روز کامرانی کرده بود در روز سه شنبه غره جمادی الاول سنه اربع و عشر و تسعایه فوت شد ملک حسام الدین دارکان دولت اتفاق کرده سپه او غنیمت خان را بیاد شاهی برداشتند و بعد از ده روز ملک حسام الدین بنا بر آن که حق سبحانه و تعالی بر آن اعلم است او را از هر داده از میان برداشت و چون داود خان فاروقی را دیگر سپه نبود کسان باجمد نگر نزد احمد نظام شاه بجزی فرستاده خانزاده عالم را که از اصحاب سلاطین فاروقیه بود بجز آنجا می بود طلب داشت

۸۹۹

۹۱۴

عبدالرحمن
بنی
۱۲۸۰

و مشورت نظام شاه بجوی و تسخیر اقله عمادشده و ترتیب زمام امور و تسخیر ساحتی اکثر امرا و سرداران گرفتار است او بر میان بستند الا ملک لادن که از اعیان اقله عمادشده و در میان سادات و اعیان و اشراف و ارباب با ملک حسام الدین در آن امر مخالفت ورزیده و مدتی در محض است نصهارا در الوقت که تعیین خان بکناه ده روزه در محض گرفتار زندان بگردید عاقل خان فاروقی بنی بید خان فاروقی که دخترزاده شاه محمود شاه بیکر بود و در سرحد هند اقامت داشت با اتفاق والد خود با همه ساه محمود شاه بیکر نوشته بجات فرستاد مضمونش آنکه داود خان فاروقی فوت شده مهمات بگردانند سلطان علی بهر ساه بدهد تا اگر در صورت جانی بگردان باین فقیر مرتب شود نهایت آرزو پروری خواهد بود و بعد از شاه محمود ساه بیکر اکتس و اسد سانی او را قبول نموده چون دانست که بی خودی خود معامله صورت نخواهد بست لاجرم بنفس نفیس توجیه غامدس کرد و ملک حسام الدین مضطرب شده تقبیل کسان تر و حمد نظام شاه بجوی و فتح اقله عمادشده و فرستاده چندین نصیحت نمود که آنها با جمعیت خود بقصد اعانت بفرستاد آمدند اما چون شاه محمود بیکر او را شناسی راه خبر اجلاس خانزاده عالمخان و مخالفت ملک لادن با وی شنیده در کنا آب نریده ماه رمضان گذرانیده در شوال پیشتر شد و چون بهمالیز رسید عالم شده تمام اقله آن قلعه بوسیله عزیز الملک تمامه در مسلحان بنور ملازمت سلطان محمود قلعه را حاصی نمود و بعد از زمان در کجا رسید و نظام شاه و عماد الملک چون دور اسکر خاندیس شوکت سپاه کجرات بخاطر آورده اند صلح در توهم نریده بیکر ام چیا بهر سوار ببرد و عالمخان و ملک حسام الدین گذاشته خود بجانب کابل روان شده و سلطان محمود اصفقان و عزیز الملک را بالشکر آراسته بتیاز ملک حسام الدین و عالمخان که نصف ولایت خاندیس متمم بودند فرستاد افواج دکن بر توجیه ایشان مطلقه بیرخصت ملک حسام الدین کوچ کرده و نسب ال صجهان خود شاقند و ملک لادن که او نیز نیم مملکت خاندیس در تصرف داشت پیشتر از ویکران باستقبال اصفقان رفته طاقات نمود و اصفقان او را بمرز خود بخدمت سلطان برد و ملک حسام الدین که این خبر شنیده و غمناز بجانب دکن فرستاده خود هم بپا بوس سلطان بهمالیز رفت سلطان برود و مشغول عنایات شادانه ساحت بعد از عید الضحی در ساعت سعد و طالع مسعود عالمخان فاروقی را خطاب اعظم پهلوان داد و دختر شاه مظفر شاه کجراتی را که او سلطان مظفر برده از ملک داد بود بعتقد وی در آرزو بر خاک

تاریخ فرشته

۵۵۳

مقاله ششم
عاشقانه

دو بر حکومت بر ما پور جلاوس فرموده ملک لادون را خانبخانو خطاب کرده موضع بناس که تولد ملک لادون در آنجا شده بود با نعام داد و ملک ماگما ولد عماد الملک آسیر را خانبخانو و ملک عالم شنه تماندار تها لیز را قطب خان و ملک حافظ را محافل خان و برادر او ملک یوسف را سیف خان خطاب داده بجهت اعظم بیاون کرد و چهار فیل و سی کتک مدد حیرج با و مرحت کرده ملک نغرة الملک و مجاهد الملک کجراتی را در خدمت او گذاشته از تها لیز متوجه سلطانی پور و نذر بار کردید و در منزل اول ملک حسام الدین مغل را شھر بار خطاب داده اورا نیز رخصت انصراف فرمود

ذکر حکومت عاد لخان فاروقی بن نصیر خان الخنطاب با عظم بیاون

چون با داد جسد ماوری خود سلطان محمود زمام سلطنت عاید بس کف اقدار در آورد بی توقف از تها لیز بر ما پور آمده به مات جهانداری پرداخت و ملک حسام الدین شھر بار مغل و عاد لخان بواسطه تعاری که با ملک لادون خانبخانو داشتند از بر ما پور به تها لیز رفته در آنجا مقیم گشتند و بعد از چند روز خبر رسید که ملک حسام الدین باند با نغلا شاه متفق گشته بود که عالی خا نرا والی بر ما پور سازد عالمان برین خدعه مطلع شده کس بطلب حسام الدین شھر بار فرستاد و او بر سر کار واقع شده با چهار هزار سوار متوجه بر ما پور شده چون بنواحی آن بلده رسید عاد لخان با سیصد سوار کجراتی استقبالی نمود و اورا بمنزل خود برد و خلعت داده رخصت دایره نمود و روز دیگر با محرمان خود جهان کنکاش کرد که چون ملک حسام الدین بدیوانخانه بیاید دست او گرفته بجلوتخانه برود و در وقت رخصت در یاشه کجراتی که شمشیر او بر مسید ارد ضرب کاری بملک حسام الدین حواله کند بعد از گشته شدن او مردم او با بجا گشته خواهد شد برین قرار داد کس بطلب او فرستاده ملک حسام الدین از خایت غرور و نخوت با جمعیت نام آمده بعد از ملاقات بطریق مشورت دست ملک حسام الدین را گرفته بجلوتخانه خود در آمد و بعد از چند سخن بان داده رخصت فرمود و در وقت قدر است کرد در یاشه چنان شمشیر بر سر او انداخت که دو پاره ساخت چون ملک بر مان عطاء الله کجراتی که وزیر اعظم بیاون بود برین امر وقت یافت بجمعی از کجراتیان که مسبراه او بودند فرمود که حوا مخور انرا برینید که کجراتیان شمشیر از خلاف کشیدند ملک ماگما الخنطاب به خانبخانو و سرداران و دیگر که همراه ملک حسام الدین الخنطاب شھر بار بودند رو بکریز

عادلخان فاروقی

عادلخان

علامه عینی بجز آنکه بعد از حاضر بود و بنال ایشان نموده منزه از او نیز شمشیر گرفتند و آن دو دیگر امر را در بار
 ایشان بیان میباید و چون غلغله شده و مار از نهاد ایشان برآمد و نصف ولایت که در تصرف داشتند مستخلص
 بنور دستگیران نیامده بود که مملکت خاندیس از حسن و فاشاک خلاف مصفا گردید و عادلخان فاروقی الخا طرب
 به اعظم همایون بعد از این واقعه روزی قلعہ آسیر رفته در ساعت برآمد و روز دیگر سلطان محمود کجراتی نوشت که کیونست
 بفرقله رفته بودم شیرخان و سینه آنرا که قلعه در تصرف ایشان است خالی از شیطنت و نفاق نیافتم و با آنکه ملک تمام
 آذین گشته شده هر دو بیدولت بیکدیگر متفق گشته در مقام نفاق اند و مکتوبی به احمد نظام شاه بجزئی نوشته اورا با
 عادلخان طلبیده اند و بالفعل احمد نظام شاه با خانزاده عادلخان بشکر خود بسپردارده نشسته است بنده با نفاق خان
 و مجاهد الملک و دیگر امرار قلعه آسیر را قبل نموده اگر نظام شاه بولایت این مخلص درآید مہمات قلعه را موقوف
 داشته بچنگ او خواهد شتافت شاه محمود بجز و اطلاع بر مضمون مکتوب دوازده لک تنگ نقد جهت او مرسول داشت
 و دلاور خان و صفدرخان و دیگر امرارا با استعداد و سامان تمام روانه ساخت و در جواب نوشت که خاطر انور
 جمع باشد که هرگاه احتیاج شود خود ممتوجہ شده احمد نظام شاه بجزئی که یکی از غلامان شان دکن است اینقدر
 از کجا ہم رسانید که بولایت انفرزند درآید و مضرت رساند و باطلی احمد نظام شاه بجزئی که کجرات رفته بود نیز عیب
 و تهدید نمود آخر شش احمد نظام شاه بجزئی احوال چنان دید بد از الملک خود رفت و شیرخان و ملک پوسف الخا
 به سیخان بجد و امان از قلعه برآمد و بولایت کابل رفتند و عادلخان فاروقی الخا طرب به اعظم همایون بعد از رسیدن
 لشکر کجرات بجانب ولایت راجه کالنه که مطیع احمد نظام شاه بجزئی بود رفته بعضی از مواضعات و قریات را تہ
 و تاراج خراب ساخت و راجه کالنه عجز نموده پیشکش داد تا عادلخان فاروقی الخا طرب به اعظم همایون بشکر کجرات
 رخصت داده با سیر مراجعت نمود و در سنه ثلث و عشرين و تسعمایہ بہرہ خالوی خود شاه مظفر کجراتی بسادی آباد
 رفته خدمات شایستہ بتقدیم رسانید و چون این کیفیت در ضمن قضایای کجرات بہ تفصیل نوشته شدہ تکرار آن چاہست

۶۲۳

۶۲۶

ذکر

ذکر حکومت میران محمد شاه فاروقی بن عاد النخاع فاروقی

پس از رحلت پدر مالک تحت پرورش کشت و در آخر چنانکه بایه سلطنت کجرات نیز رسیده لفظ شاه بر او اطلاق شد پس او نخستین کسی است از آن دو دمان که خطاب شاهی یافت در آن سنوات چون میان نظام شاه و عماد الملک بر سر قلعه ماهور و بعضی پرکنات نزاع واقع شد عماد الملک بوساطت میران محمد شاه بطی سلطان بهادر کشته طالب اصلاح گردید شاه بهادر شاه کجراتی عین الملک حاکم پتن را بسرحد دکن فرستاد تا احوال بجز طر آورده میان نظام شاه و عماد الملک ایقاع صلح نماید برطان نظام شاه بجزی خاطر شاه بهادر را مرعیه آ در آنسال به عماد الملک کرک آشتی نمود و عین الملک چون بر کشته بجای خود رفت برطان نظام شاه بجزی ذکر باره در مقام ملک گیری شده قلعه ماهور را با بعضی از پرکنات قصبات بزرگ متصرف شده عماد الملک عاجز و زبون مطلق شده میران محمد شاه فاروقی را بمرد و خلبید و میران محمد شاه فاروقی در سنه اربع و ثلاثین و تسعاً با فیضان و خود بمرد و علاء الدین عماد شاه بدکن در آمده با اتفاق عماد الملک برکنار گردید برطان نظام شاه در معرکه ایستاد مضامین و چنانچه برطان نظام شاه بجزی را شکسته لشکرش را پراکنده ساخت و با اتفاق عماد الملک فرار قبیله خود داده از روی بی پردایی در معرکه ایستاده چون مردم ایشان بر خنی بنهاب و جمعی بتاراج شتافتند برمان نظام شاه بجزی که بعد از شکست در پناه وی ایستاده بود با سه هزار سوار برگشته میدان شافت و غنیمت را گرفت فراهم آوردن حبیل و حشم نداده قریب بشام حمله آورده هر دو را از معرکه گریز ناپذیر و بی پناه ایشان متصرف شده قریب چهار کرده تعاقب نموده بسیاری از پس ماندگان را بقتل رسانید و بحال بواجب عماد الملک بخواب و میران محمد شاه فاروقی با سیر در آمده مکاتیب سلطان بهادر کجراتی نوشتند و چون در باب امداد و اسباب لنگه از حد بردند سلطان بهادر کجراتی با سپاه رزم خواه به برهان پور آمده با اتفاق میران محمد شاه فاروقی میا و لایت برادر آورده چون بجالند پور رسید طبع و الملک کرده میخواست که مملکت برادر را از تصرف عماد الملک بیرون آوردن سلطان خود سپرده بطرف احمد نگر شتابد و آنرا نیز از برطان نظام شاه متصرف نمود و خطبه خود در آن

مقاله ششم

تاریخ فرشته

۵۶

فرشته
 مقاله
 شماره
 ۵۶

... طالب ... شد و متعاقب آن بقصد سنیر ولایت خاندیس بجانب برهانپور رفت میرزا محمد شاه
 فاروقی مضطرب که ... نظام شاه بگری فرستاده و تدبیر آن امر و استخلاص خود و کنکاش
 نمود برهان نظام شاه بگری حقوق سابق را مرعیه داشته این عریضه بانثای شاه طاهر جنیدی نزد حجت اشیا
 نصیر ... پادشاه که بحوالی برهانپور رسیده بود مرسل داشت عرضه داشت بنده دولخواه لاکلام
 برهان ... کاین فی العباد من روایت الطاعت و الانقیاد برآیند رای کیستی غای منطع بسیار دانا
 خانه ... ساس قصر عالم را بقوایم ان تقدیامر بالعدل و الاحسان از شبیهه قصور محروس دلد و تا تدبیر قدر طابع
 اعزاز حق بقوم را بنقاد فرمان یا اینها الدین امنوا کونوا من بالقسط اذار کتاب ظلم و زور محفوظ دارد مسوره بنای قصر
 سلطنت و رضای سرای خلافت مقرر سلاطین نامدار و طایه حکام ذوی الاقدار باد الامرام که درین اوقات فر
 آیات فرمان بیا یون خجسته منال سعادت و اقبال فرخنده و طغرای امانی و امالی که از دیوان قصا جریان مصحوب
 جناب افتخار الاشباح و الاثقال مقبول الاد صاف و الافعال المتناز بزمید الکریمین بین الاقران صف خان
 نامرد این کترین درگاه عداق العقیده پی اشتباه فرموده بودند مراسم تجلیل و لوازم نفیخه منقحی گردید و با انواع استقامت
 پادشاهانه و اصناف عنایات خسروانه که از فحوی عبارات و مطاوی اشارتس مستفاد بود مطمن القلب و مستقام
 البال کشته مستفاد اقام مرام و متوجه انقیاد با استفاد مدلول مصابین بود که از جانب عالیجناب محمدخان نادر
 الخا طربیران محمد شاه که ابا عجزه مستعدی ایالت ولایت برهانپور و اسیر است مکاتبات رسیده مخص مضامین
 همه مبنی بر ادرات سعادت نشست عاطفت و التفات نواب عنایت نقاب و جیبی بر حسن عنایت و کمال
 اشفاق و مکارم اخلاق مستکفان سده سده جناب بود مستحسن نمود جهان پناه شمره از آن عریضه خانشارالیه
 بر مستریان مجلس اعلی لایح خواهد شد و چون میان این دولخواه و عالیجناب مشارالیه رابطه انس و الفت قدیمی بود
 بنا بر آن دست عجز و افتقار در آن موقف معلی برداشته و زبان عجز و انکسار بتفاعت کشوده التماسر مینماید
 که اگر بهیچک شمار جمعی از سلاطین سابقه و خواقین صادقه که در مقام جهانگیری و صدکشورستانی بوده اند خصوصاً
 اجداد مکرمت شمار مدلت آثار آنحضرت که کتابه کون سلطنت بر قوم منافع و آثار ایشان مجلی است و عیناً

تاریخ فرشته

۵۵۹

مجله ششم
مجله تاریخ

ذکر حکومت میران مبارک شاه بن عاد لخان فاروقی

در بلده برهناپور خبر فوت برادر شینده چند روز بعد از آنست و چون میران محمد شاه فاروقی را فرزند می دانستند حکومت نبود امر او اعیان مملکت اتفاق کرده او را بر حکم رانی برداشتند و میران مبارک لخان فاروقی بجهت اشتغال نموده سلوک خوب پیش گرفت و امرای کجرات شاهی احمد آباد را منصرف بر شاه محمود شاه لورا بن شهنشاهه لطیف خان دانسته اختیار خانرا بطلب او بخاندیس فرستادند که شاه بهادر کجراتی برادرزاده خود سلطان محمود شاه را به بران محمد شاه فاروقی سپرده بود و او در یکی از قلاع خود او را مجبوس داشته از او اجازت با خبر می بود چون اختیار خان به برهناپور رسید شاه محمود شاه کجراتی را طلب کرد و میران مبارک لخان فاروقی بدان امید که امرای کجرات مضطرب و ناچار شده او را بشاهی اختیار کنند در ارسال سلطان محمود و اطلاق او مضایقه نمود و اعیان کجرات این معنی را فهمیده بهیئت اجتماع بمرده و غوغای تمام متوجه ولایت خاندیس گشتند میران مبارک لخان فاروقی حسب الاتماس خیر اندیشان سلطان محمود در از قلمه بیرون آورده همراه اختیار خان کجراتی که بطلب او از احمد آباد آمده بود روانه الملکت ساخت و در همان سنوات عماد الملکت که از غلامان سلاطین کجرات بود کرجتیه به برهناپور آمد میران مبارک شاه با امید سلطنت کجرات در مقام معاونت شد و عماد الملکت ده دوازده هزار سوار کجراتی جمع آورد و در پاخان سلطان محمود را برداشته قصد استیضای میران مبارک شاه و عماد الملکت روان شد و در سرحد کجرات و خاندیس بن الغریضین جنگ عظیم شد و میران مبارک شاه منزوم و منکر قلعه آسیر درآمد و عماد الملکت بزند و کرجتیه پناه بقادر شاه برد سلطان محمود چون بغارت و تاراج خاندیس مشغول گشت میران مبارک شاه از روی ناچاری پیشکش بسیار داده صلح کرد و سلطان محمود بر گشته بولایت خود رفت و بعد از مدتی صاحب اقتدار گشته قصد نذر بار و سلطان محمود را بران مبارک شاه داد و چون که آمدت که سلطان محمود و میران مبارک شاه در قلعه آسیر مجبوس بودند سلطان محمود با او وعده کرده بود که اگر بتوفیق سبحانی پادشاه کجرات شوم قصبه نذر بار بتوزانی خواهیم داشت بنا بران عهد و قول وفا کرد

میران مبارک‌شاه

۹۶۹

تکلیف
۹۶۹
۱۲۲۲

در ایام سلطنت خود نذر بار را بتصرف او گذاشت و در سنه تبع و ستین و تسعایه باز بهادر و ولی مالوه بسبب استیلائی لشکر جنجائی از بهم آغوش عروس مملکت محروم گشته پناه به میران مبارک‌شاه آورد و پیر محمد خان عالم مالوه قاصد استیصال وی گشته بولایت خاندیس درآمد و تا برهانه پور تاخته در قتل و اسیرت قصیر نمود و دختر و پسر و وضع و شریف خانید را گرفتار مغرب گردید و فساد می که متصور بود بوقوع رسانیدند میران مبارک‌شاه بقدره اسیر درآمد و قلعان خان عالم ولایت برادر او طلبید و چون او در کمال استعداد و نبیج تمام بخاندیس رسید میران مبارک‌شاه و باز بهادر هر دو طلق شده متوجه وضع بیخه محمده خان شدند و اسپاه مخاکه اموال و اسباب فزون بدست آوردند با محبوبان خاندیس بعیش و عشرت مشغول بود و مجاربه و مغایرت خست ننموده مایل مراجعت گردیدند و پیر محمد خان بجز موقت امر او سران سپاه چاره ندیده عازم مالوه گشت و سلاطین نشسته با اتفاق تعاقب او نمودند چون عامه سپاه منحل جهت بیرون نهادن غنائم بیروی پیر محمد خان نمودند و در روز شب علی مسافرت نموده پیشتر از سپهسالار خود از آب زربین عبور کردند و قلعان بی‌بینی مطلع شده در جوالی زبیده بر اردوی منسل طغیان نمود و پیر محمد خان استرآبادی طاقت مقاومت در خود نداشت از خیمه و خوراکه و اثقال و احوال قطع تعلق کرده و در بجزیر آورد و قلعان خان چون بسو زبیر دنهال داشت و کشتیها را مردم باز بهادر گریز یافته بودند پیر محمد خان خود را سوار در آب زد و بان منج که سابقا مرقوم گشته پیر محمد خان در آب فرود رفته باقی مردم با تمام سلامت بیرون رفتند و اموال و اسباب و بنگاه مخدان بتاراج رفته میران مبارک‌شاه و قلعان خان با مداد باز بهادر بولایت مالوه درآمدند و امرای منسل را از آن ناحیه بیرون کردند و باز بهادر بر تخت شادی آبا مسند و متمکن ساخته مراجعت کردند و میران مبارک‌شاه در سنه اربع و سبعین و تسعایه در شب چهارشنبه ششم ماه جمادی الاخر وفات یافته پسرش میران محمد خان مقتدی امرایالت گردید و ایام حکومت مبارک‌شاه

۹۷۳

سی و دو سال بود ذکر ایالت میران محمد شاه بن مبارک‌شاه فاروسه

مبارک‌شاه چون ازین سپنج سزای درگذشت پسرش محمد شاه نایب مناب گشته تمهات سلطنت را بی رونق نگذاشت و در همان سال جلوس حسن‌گیر خان کجراتی چه که کیل السلطنه سلطان مظفر کجراتی را از کجرات

تاریخ فرشته

مقاله ششم
۱۳۳۲

۵۵۱

برداشته بندبار آمد و تهازه میران محمد شاه را برداشته چون کسی متعرض احوال او شده قدم پیشترک نهاد و تا
حوالی قلعه هتسایز متصرف گشته بقدر امکان مزاحمت بمالک میران محمد خان فاروقی رسانید و میران محمد خان
فاروقی تغانخان حاکم پراد آمد و خوانده با تفاق او بمقابل و مقاتله چپنگیر خان شاست در حوالی تهازیر چپنگیر خان
نزدیک شده خواست که مصافد بد چپنگیر خان با وجود بهادری و شجاعت در آنروز خوف و رعب تمام نمود
راه داده در جایی قلب فرود آمد و در آنجای توب و تفنک پیش خود کشید و نامشب از آنجا حرکت نمود و
چون سب شد احوال و انقزال را گذاشته بجانب جروج ستانمت و خانه یسیان و دکنیان واقف گشته
بنگاه و اسباب و پیران جنگی خان ز تاراج کرده در تعاقب کوشیدند و آلهتاهای آتشبازی و فیهامی بزرگ را بفرست
آورده بر گشتند و چند گاه در مملکت کجرات خلل کلی بهم رسانیدند و آلهتاهای کجرات عمودا فهمیدند که شاه مظفر کوئی از قاتلین
سلاحین کجرات نیست لاجرم میان محمد شاه و فاروقی ولایت کجرات منحصر خود دانستند با بیچاره بیچاره و درم لشکر
بسیار جمع آورده در آن کجرات نیز جمعی با وی پیوستند و مواری سی همسایر سوار متوجه تسخیر دار السلطنه احمد آباد
گردید و چپنگیر خان که در آن ولا بر احمد آباد مسطاشده و میرزایان مشهور ما و پیوستند به نیت بشت هزار سوار
از احمد آباد بیرون آمده مصافداه میران محمد شاه را با ستظار میرزایان بجای ابر بجانب آسیر گریز آیند و احوال
و اسباب و فیلان و اساسه شوکت او را بدست آورده و خلل اسباب شمت خود ساخت و بعد از چند گاه میرزایان
مذکور از چپنگیر خان متوجه گشته از کجرات کر بختند و بقصد دستبرد ولایت خاندیس در آمده در خوابی و خارت
تقصیر کردند و تا میران محمد شاه میخواست لشکر جمع کند و متوجه آنها شود ایشان کار خود ساختند از آن مملکت
بیرون رفتند و در سنه ثانی و ثانیین و سنه پنجم چون مرضی نظام شاه بگری والی احمد نکر ولایت برادر استخر ساسا
تغانخان را دستگیر کرده عازم مراجعت گشت یکی از مردم مملکت خود را بجا نوازه عماد و شایبه غنوب ساسا
پناه میران محمد شاه فاروقی آورد و او فریب خورده بیخ نشش هزار کس همراه او کرده بولایت برادر فرستاد
و ضلی غنوب هم رسید آخرش مرضی نظام شاه بگری اجسوابدیده خواج میرکند دیر اصغفانی المانی طلب
چپنگیر خان برگشت و لشکر میران محمد خان فاروقی را مانند نبات انفس متفرق ساختند به برهه نمود آمد و میران محمد خان

میران محمد شاہ

ششم
مجلد
۱۳۳۲

طاقت مقاومت بناورد و قلعہ آسیر کرخت و چون مرتضی نظام شاہ بگری آن قلعہ را بقصد تسخیر قبل کرده مردم دکن تباخت و تاراج ولایت خاندیس مشغول گشتند میران محمد شاہ فاروقی مضطرب گشته بدان تفصیل که گذشت دست در دامن صیغ زدنش لکت مظفری که تو بی سہ لکت تنگہ نقرہ میشود مرتضی نظام شاہ و وکیل السلطہ او چنیکر خان اصفہانی دادہ لشکر با نرا از خود راجی ساخت تا ترک محاصرہ کردہ با محمد کٹر مراجعت نمودند و مد سہ بیج و ثمانین و شتایہ میران محمد شاہ فاروقی بیمار شدہ فوت کردید و سپہا و حسن خان فاروقی طفل نابالغ بود حکم ران گشت لیکن عم اورا بہ علیخان فاروقی بن میران مبارک خان کہ در ملازمت جلال الدین اکبر پادشاہ بود چون خبر مرض برادر شنید از گرو روانہ خاندیس کردیدہ اورا پادشاہی برداشتہ حسن خانرا معزول خستہ

۹۸۳

ذکر میران راجہ علیخان بن میران مبارک خان بن خطم ہالیون عا دلخان بن حسن خان
بن نصیر خان بن ملک راجہ بن خانبخمان فاروقی

در ایام کہ راجہ علیخان فاروقی بر تخت حکومت خاندیس جلوس نمود و آن ملک را بوجہ شریف ساخت و معظم بلاد ہندوستان تا بنگالہ و سند و مالوہ و کجرات در تصرف جلال الدین محمد اکبر پادشاہ درآمدہ بود این سبب راجہ علیخان فاروقی ملاحظہ کردہ لفظ شاہ بر خود اطلاق کردہ خود را یکی از بجلذاران اورا نسبتہ با سال محب و بیاد انعام خود را ظاہر میساخت لیکن پادشاہان دکن تیر رابطہ اشہابی و خصوصیت نکاہ نہ در استرخاصی خود را بشان میکوشید و عاقی بود عادل و عاقل و عالم و شجاع از جمیع منہیات اجتناب نمودہ اکثر اوقات علم و صلاح و حقیقت مذہب مجالست نمود و در تسمیر و منبت ملک کوشیدہ بغرض اقبال با مورجہا نجاتی اشتغال میفرمود تا کہ در ستانی و متعین و شہایہ بنا بر آنکہ مرتضی نظام شاہ منزوی و پرورہ نشین شدہ بود میان وکیل السلطہ صلاحیتان سپہسالار برادرسید مرتضی نزاع پدید آمدہ در شش کردی احمد کٹر ہم قبال انجامید صاحبان حضرت اختصاص یافتہ سید مرتضی و خدادند خان باوہ دو اندوہ نفس را کریمتہ بہ برار آمدند و از تقاب مردم صلاحیتان در آنجا ایشانرا قامت میسر شدہ بر پانپور شتافتند راجہ علیخان چون دانست ایشان بر سہم او خوانان پیش کبر پادشاہ

۹۹۲

تاریخ مرثیة

مشکل
معالجه

رفته بعد انتقام لشکر مغول خواهند آورد و پراختیه در اندیشه حماقت شد و سید مرتضی امنی را در یاقه از طلا هر دو با پنجه کوچ کرده راه اگره پیش گرفت با اجمال و احوال و اموال روانه شد راجه علیخان لشکر از عقب ایشان تا نزد کرد بخشی و ناخوشی آنها از رفتن نظرف باز آوردند و خاندان بسیار چون بایشان رسیدند استدعای مراجعت نمودند و در معرض قبول نیفتاد و صف قتال آراسته بجهت پروختند و بزور بازوی خداوند خان مولد خاندان بسیار شکست عظیم واقع شده دست از ایشان باز داشتند لیکن تاریخ انجمن است مشغول گشته قریب صد فیل غنیمت گرفتند و سید مرتضی بسزواری و خداوند خان حبشی مظفر و منصور از آب نریده گذشته چون بخدمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسیدند شکایت راجه علیخان فاروقی را ضمیر شکایت صلاحیتان ساخته داد خواه شدند اکبر پادشاه که همیشه در کین تسخیر کن بود و انتظار فرصتی نمود سید مرتضی و خداوند خان و جمیع امرای و کنی را با قلع لایق و مناسب شایق نواخته امیدوار ساخت و راجه علیخان از اکبر پادشاه بریده فیلانی که از سید مرتضی و امرای و کن گرفته بود همراه مردم معتمد خود کرده بطلب بدرگاه او فرستاد و اظهار اطاعت کرده از آن عمل معذرت خواست و چون پیش از آن بجهت گاه برادر اعیانی مرتضی نظام شاه نیز از احمد مکرتر دیکت اکبر پادشاه رفته طلب گوگت نموده از فرستادن فیلان فایده مترتب نشده در آنوقت که سنه ثلث و الف بود برهان نظام شاه بگری ثانی و سید مرتضی و خداوند خان حبشی و سایر امرای و کن را نزد خان اعظم میرزا عزیز کو که حاکم مالوه بود فرستاد که با اتفاق جماعت مذکوره بدکن درآمده مستخر سازد و خان اعظم میرزا عزیز کو که از شادی آباد مسند و برآمده با لشکر مالوه و امرای و کن متوجه برابر شد و میرزا محمد تقی نظیری که از سادات عظیم ایشان بود از طرف مرتضی نظام شاه سرشکر شده بمداغ و لیسر خداوند خان اعظم میرزا عزیز کو که عضد آله و له شاه فتح الله شهبازی را نزد راجه علیخان فرستاده بموافقت اکبر پادشاه ولالت نمود مقارن امثال میرزا محمد تقی نیز با سیر آمده راجه علیخان بطرف نظام شاه خواند راجه علیخان در میان متخیر شده بعد از چند روز از شاه فتح الله معذرت خواسته با جمعیت خود بر لشکر نظام شاه پیوست و بعد از یکماه میرزا محمد تقی و راجه علیخان با موازی سی هزار سوار و توپخانه بسیار بجانب بندیکه محسوس بود روان شدند و مقابل ایشان بیکت گرویی افرو دادند و فرار دادند که روز دیگر مصاف

رابعه علیخان فاروقی

مجلس
۵۳۳

و قنارخان اعظم صلاح در محراب ایشان ندیده وقت شب مشغول و خیمها جای گذاشته از راه دیگر متوجه ولایت برآید
 و سپاه منحل بالاپور و ایچپور را خارت کرده در اینجا اقامت داشت که میرزا محمد تقی در راجه علیخان تعاقب نموده بدانجا
 رسیدند خان اعظم میرزا غوثیه که که باز صلاح در مقابل و مقابله ندیده از راه ندر باره بارووی خود پیوست و راجه علیخان
 فاروقی خاطر از مر سپاه منحل جمع کرده دوای میرزا محمد تقی نظیری نموده به برهانپور رفت و لشکر آن زرد بسیار
 بقرا و مستحقین رسانید و برهان نظام شاه ثانی چون دید که در آنوقت کاری از پیش نرفت بدرگاه اکبر پادشاه
 روزگار بفرستد مکه در نید تا در سنه سی و شش و پنجاه سپه او سمیع نظام شاه بگری که در دکن بود پادشاه احمد شکر
 و برهان نظام شاه ثانی تهاججه در محصل خود ثبت افتاده بطبع ملک سورونی تجویز جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 بمنده که با کیر شش بود آمده از راجه علیخان استمداد خواست و راجه علیخان فاروقی بمشورت ابراهیم عادل شاه که در آن
 حل و عقد دکن با وجود قبول آن امر کرده بمعادلت برخواست و جمالخان مهدوی که صاحب اختیار ملک احمد
 بود سمیع نظام شاه را بر داشته کوچ بر کوچ روانه برهانپور کردید و راجه علیخان فاروقی از روی شجاعت و مرد
 لشکر آرای نموده برهان نظام شاه ثانی را همراه گرفته بسره برار رفت و تا رسیدن جمالخان مهدوی امرای برار
 بودند و وعید از جانب برهان نظام شاه بگری ثانی مطمین خاطر ساخته ترواد آورد و بعد از آنکه جمالخان مهدوی
 از کمات رو بنیکر گذشت بعد بقرب مبدل کشت طرفین صفها راست کرده جنگی که زمین وزمان بسته آید و
 و پیرو جانب ثبات قدم و زبیده پای از معرکه بیرون نی نماند تا آنکه بندوقی جمالخان مهدوی رسیده در گذشت
 برهان نظام شاه بگری ثانی و راجه علیخان زمام فتح و نصرت بگفت آورده چند روز بلوازم جشن و طوق
 پرداختند و یکدیگر را وداع کرده برهان نظام شاه بگری با حمد نکر و راجه علیخان به برهانپور رفت و چون برهان
 نظام شاه بگری ثانی در سنه اربع و الف فوت شد و شاهزاده سلطان مراد و جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 و میرزا عبد الرحیم الخا طب بجاتانان ولد بیرمجان ترکان بقصد تسخیر ولایت نظام شاپیه روان شدند راجه علیخان
 فاروقی حسب حکم جلال الدین محمد اکبر پادشاه بان شکر جزار همراهی نمود و پس از آنکه شهنشاه و میرزا عبد الرحیم
 الخا طب به خا خاتانان با حمد نکر رسیده محاصره کردند و کاری نساخته بسبب رسیدن موسم بارندگی در مقام

۹۰۶

۱۰۳۴

مجلس

تاریخ فرشته

۵۷۵

مقاله
تاریخ

صلح شدند باین طریق که ولایت برادر تعلق بشاه پزاده داشتند و احمد نکر از آن نظام الملک باشد پس عهد
وسوگند در میان آورده شهنشاه و خانخانان برادر آمده الولايت را متصرف شدند و راجه علیخان را بجانب آسیر
برمان پور رخصت نموده چون حسپی برآمد و کنیان اتفاق کرده خواستند که مملکت برادر از تصرف لشکر جنای
بیرون آورند پس هجوم آورده لیسر کردی سهیلان خواجیه سردار کنار آب کنک تروکین قصبه سون پت مجتبی گشته
و خانخانان شهنشاه را در برابر نگاهداشته با اتفاق راجه علیخان و سایر امرای مغسل با استقبال سهیلان شتافتند
و بعد از جنگ با وجود آنکه میرزا عبد الرحیم المخاطب به خانخانان عرض و ظفر اختصاص یافت اما راجه علیخان
فاروقی که مقابل اششباری و کنیان واقع شده بود با اکثر امرای خاندیس سوخته هلاک گردید چنانچه جسدش در برهنگ
آورده و دفن گردید مدت دولتش بیست و یکسال و کسری بود

ذکر حکومت بهادر خان فاروقی بن راجه علیخان و لغت ارض دولت ایشان حکم مالک

چون در سنه خمس و الف راجه علیخان فاروقی شربت محبت حمید لیسر شمس الجوز میرزا عبد الرحیم المخاطب به خانخانان
و فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه جانشین شده زمام حکمرانی خاندیس بکف آورده چون خفیف الحقل و کم تجربه بود
بکیف نکت و بوزه و شراب و ایفون معتد بود و باستانغ نغمه و صحبت زنان معینه و غیره رغبت تمام داشت و در
کنار آب بتقی مقابل برمان پور شهری موسوم به بهادر پور طرح کرده در تعمیر آن کوشید و با وجود همسایگی سپاه
از تیر ملات و دولت خافل گشته اکثر اوقات با زنان خواننده و سازنده بعبث و طرب مشغول گردیده هر یک یک
بدین طریق مسی که زانید و غنیمت بیشتر و تا آنکه شهنشاه کامکار رو بخت پاره نصرت خصال سلطان مراد در بلده شایه بود
که از مستدمات خودش بود با جل طیبی در گذشت اکبر بادشاه صوبه دکن را بشاه پزاده و انبال داده و او بان ملک
تشریف آورد و بهادر خان بخلاف روش پدر عمل کرده از کوتاه اندیشی بملاقات دی نشافت و از زبونی طالت
دزدانی که جلال الدین محمد اکبر بادشاه خود بنفس نفیس متوجه تسخیر دکن شده بشادی آبا و مند و رسیده بهادر خان
باستقبال زلفه ملاقات نموده در قلعه آسیر متحصن گشت و با استعداد قلعه داری پرداخته برج و باره مستعد نمود و از

بها در خان فاروقی

۵۵

مجلس

کمال سعادت و پی تمیزی خارج از حرم سپاهی و شاکر و پیشه و مردم ضروری که جهت خدمت و محافظت قلعہ بکار آیند
پژده هزار کس از رعیت و بقال و غیره بقلعه در آورده اسب و فیل و گاو و گاو میش و بز و گوسفند و مرغ و کبوتر را
نیز بالا برد و از زبان آصفخان میرزا جعفر و محمد شریف شنیدم که چون بعد از فتح قلعہ شمار مردم کردند هشتاد و هزار
کس از مرد و زن از قلعہ بیرون آمد و چهل هزار کس از عفوئت و ببا در ایام قلعہ بندی مرده بودند و همچنین حیوانات
چربس را ازین قبیل باید بشمارد الغرض چون موکب پادشاهی به برهان پور رسید و احوال بهادر خان بخاطر آورده
رفتن احمد کرم موقوف داشته فتح آن بشا هزاره و انبال و خانخانان رجوع فرموده خود در آن شهر اقامت نمود
و امرای درگاه را بمحاصره اسیر بازداشت و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافته ده ماه گذشت بیوای قلعہ از کثرت
آدم و حیوانات متعفن شده و با بهم رسید و شروع در مردن حیوانات صامت و ناطق شده بول روز قیامت
پدید آمد اضطراب و اضطراب تمام در میان اسل قلعہ افتاد و در این اثنا خبر باطل قلعہ رسید که اگر پادشاه جمعی را که
از طلسمات و افنون و قوف دارند مامور ساخته که علی حسب که موجب تسخیر قلعہ باشد بظهور رسانند و غوغا نیز بظن
کشاد و حصار تسبیح میکنند و بذكر اسمی نیز اعظم که موجب فتوحات و کونساری اعداست و مکر و تجربه نموده استقامت
مینماید و این و با و مرکب از اثر است الغرض بهادر خان فاروقی و نزدیکان او از شنیدن این خبر بیدست و پاشده سرتی
صواب از دست دادند و در بیرون کردن مردم زیادتی و اخراج حیوانات و ازاله اسباب عفوئت نکوشیدند
معمدا هر چند که محافظان قلعہ از فلاس و پریشانی و کی غلّه و آذوقه شکایت و التماس مینمودند بهادر خان فاروقی
با احوال ایشان پرداخته مردم کار آمدنی و حسبکی را پریشان میداشت و در کمال تعافل میکشید تا آنکه بجماعت
تنبک آمده از پاسبانی و پوشیاری متقاعد گشته امرای کبری محاصره را تنگ ساختند و قلعہ مالیک را که بقلعه آسیر
مقتل است متصرف گشتند و بهادر خان فاروقی با آنکه ذخیره ده ساله در انحصار داشت و از لغو و اجناس
و خزاین بجدی مملو بود که حتماً از بجز محاسب تقدیر دیگری نمیدانست اما چیزی بمردم نمیداد بنا برین اهل قلعہ اتفاق
نموده قرار دادند که علم مخالفت بر او نهند و او را مع معتربان او گرفته پادشاه سپارند بهادر خان فاروقی بر این
معنی اطلاع حاصل کرده بارکان دولت خود مثل آصفخان و میرزا جعفر و کبیر خان و غیره کتکایش نموده آنها با اتفاق

تاریخ فرشته

۵۶۷

مقاله ششم
صلوات

که روز بروز سیاری و مرگی آشفته اومی یابد و جانهای شیرین در معرض تلف افتاده الحال دادن غلّه و ذخیره و مدد خرج
بسپاه پیمان و فتح بجاری و با تظاهر کرد و با بختد مات خلاصی از دست همچنین پادشاه عظیم الشان نخواهد شد بهتر است
که انجناب بهال و جان امان خواسته بخدمت پادشاه شتابند و قلعه تسلیم نمایند بهادر خان فاروقی این رای را
پسندیده بوساطت خان اعظم میرزا عزیز کو که طلبکار امان شد پادشاه او را بحبان امان داده از مال سگت
بهادر خان فاروقی آنرا مستقیم دانسته بوسید خان اعظم میرزا عزیز کو که از قلعه برآمده ملازمت پادشاه دریافت
و قلعه اسیر را یاده ساله ذخیره و آذوقه که بجزیر و قهرت سیر آن بجایک ممکن نبود با حشرانه و غیره تسلیم بندگان پادشاه
نموده مؤلف این کتاب در سنه ثلث و عشرين و الف همراه خواجه حسن تربتی که دیوان دار ششزاده و انبال بود
بالای قلعه رفته تفسیح نمود که هی است رفیع سر بعلک افراشته و بالای آن نیم کرده بلکه زیاده زمینی است سطح
و هموار و چند چشمه آب در آنجا واقع شده که همیشه جاری است معجزا بر که چند ساحت از جهت انبار که اگر حیوانات
در خشکسال آب چشمها کی گسند آبهای بر که ما ذخیره باشد و بر دور آن زمین مسطح که بر قلعه کوه است حصار است در آنجا
استحکام در نهایت رفعت کشیده اند پاره از آن حصار بنا کرده آسا امیر است و دیده و دیگر ساخته و پرده خنجر
سلاطین فاروقیه است و راهی دارد که پیاده بعد هزار حستر نفیل بالا میرود و اسب تیرنی سوار می تواند شقت
بالا رود و فیلهای کوچکی را نیز بر پیمان بسته و تعبیه کرده بالا میتوان برود و درون انحصار عمارات رفیع و خوش
طرح و باغهای بگلنغ و حوضهای مطبوع بسیار است و مسجد جامع او بنوعی ساخته شده که مثل آن در شهرهای مسلم
کمتر بنظر آمده است گویند وقتیکه ابر پادشاه فتح آن قلعه کرده با گره معاودت فرمود از آنجا که اعتقاد تمام باطل
کفره داشت فرمائی نوشت که آن مسجد را شکسته بجای آن بتخانه بسازند و ششزاده و انبال که در آن وقت در
بر مانچور بود بموجب فرمان عمل نمود و بتغافل گذاریند بمضمون فرمان عمل نکرد پس از آنکه انجان خواجه
ابوالحسن تربتی که محظّم قلاع بندوستان ما دیده است پرسیدم که بیسی قلعه با این استحکام بنظر آورده است گفت
آری قلعه رهناس که بطرف شرقی هندوستان واقع شده ازین قلعه مصبوط تر است اما درون آن حصار پنج
شش کرده است ده دوازده هزار مرد جنگی باید که محافظت و حراست او نماید و قلعه اسیر که هزار مرد جنگی نگاه میدهند

بہادر خان فاروقی

۵۶۸

مقالہ ششم

داشت دسلاطین فاروقیہ حصاری دیگر برقلہ کوہ بظرف دروازہ کشیدہ دروازہ نصب کر وہ دروازہ عالی کر نام نہا
اندو وقتیکہ مردم درونی ازاد ضاع بہادر خان دیکر گشتہ دست از جنت باز داشتہ مردم اکبر بادشاہ آنرا مقرف شدہ
فاتا در مالیکر تیرا کر چسپد برج بسازند و توب و خمر بزین در انجا نصب کردہ حراست آن بدو بیت کس خلی سپارند
کرفتن آن بسی صعب و دشوار خواہ بود انقضی چنان طوع با سنا بنصرف اکبر بادشاہ در آمد حکومت سلاطین فاروقیہ
در سندھ ثمان والف بگری انقضی و خستام یافت و بہادر خان را اکبر بادشاہ بدار السلطنہ لاہور پردہ دیکر روی
سلطنت نذیر باد و فرزندان او از سر کار بادشاہی علوفہ میر سید تا آنکہ بہتد فرخندہ حضرت نورا الدین جہانگیر بادشاہ
دلہ اکبر بادشاہ در سندھ ٹٹ و ٹیشن والف در در انخلا ف اگرہ باجل موعود در گذشت ایام سلطنت او با محاصرہ
سہ سال و کسری بود و اللہ اعلم بالصواب

۱۰۸

۱۰۳۳

مقالہ ہفتم در بیان حکام شرقی و پورپی

مقالہ ہفتم

بر باب اولوالباب پوشیدہ ناند کہ شرق و پورپی دو لفظ مترادف بشکلے عربی و دیکری ہندی اٹالی ہندوستان
چون مملکت شرقی دہلی را وسیع دیدہ اند جہت امتیاز و تفرقہ حکام جانی پور و تریہت و آن نواحی را کہ صاحب کتہ
و خطبہ باشند سلاطین شرقی مسکو نید و الیان نکالہ و سنار کالو و لکنوی و بہار و جاجنہ کر و انحد و در
سلاطین یورپہ خوانند

ذکر سلطنت سلاطین پورپی کہ ایشا از انکالی تیر کوہ

بر خواطر و اخبار احوال مملکت عظام و برضامیر عارفان اخبار ستور و ہوام پوشیدہ نماناد کہ بسیاری از متون
کتب تاریخ مستدرکہ از شرح و ببط قضایای سلاطین پورپی و شرقی خالی است بنا بر آن مدار نقل کہ بر کتاب
الفی کہ تالیف استاد مولانا ہمزرتوی است نہادہ بروایات دیکر نہر و ختم کرد این باب اختلافی بنظر مطالع
کنندگان در آید بسو مترون رسانند و مواخذ نکر دانند کہ بعدر طاقت بشری کوشیدم و آنچه علم ناقص محیط آن بود

استیلاي محمد بختيار بر ولايهما و لکنوتی

۶۶۹

بختیار

درج کردم ذکر استیلاي محمد بختيار بر ولايت بهار و لکنوتی

اولین کسی از پادشاهان اسلام که بان نواحی رفته و شعار اسلام در آنجا در و رواج داد محمد بختيار خلیج است پس
نماند که محمد بختيار از اکابر بلاد غور و کر میر است و در عهد سلطان غیاث الدین محمد سوم بگزین آمده بعد از چندگاه
در هندوستان آمد و بخدمت ملک معظم حسام الدین بعلبک که از امرای کبار سلطان شهاب الدین بود رسید
بسامعی جمیل ملک مذکور بعضی از پرکنات میان دو آب و آن روی لکنک جاگیر یافت و چون آثار شجاعت و شجوه
از چهره او پدید آمد دید کبیر و بیالی نیز با دست کم گشت و او بغایت شجاع و سخی و عاقل بود و هیئت او عالی از غایت
نیست از آنجمله این است که چون دستها فرو گذاشتی بند انگشت از زانو تا شش گذشتی و بنا بر آنکه همیشه بر ولایت بهار
میر تاخت آورده انواع غنایم بدست می آورد و سرکشان الضوب را زبون میداشت به اندک مدت اسباب
شوکت او از اندازه متجاوز گشته جماعتی از غور و غزنین و خراسان در هندوستان آمده پراکنده بودند آوازه
سخاوتش شنیده بر و کرد آمدند و چون شمه این معنی بطلب الدین ایبک ظاهر شد در تربیشش کوشیده خلعت و شرف
شاد باشی برای او فرستاد محمد بختيار خلیج ازین التفات استظهار تمام پیدا کرده مملکت بهار را مانند باغ و بساط
از هر حنجران هنب و غارت لشکریان پی برک و بار کرد و ایند و حصار بهار را کشاوه ساکنان انعام را که بهمان
پیر و مراض بودند در پیش و بیروت تراشیده میداشتند به تیغ رسانید چنانکه کتب ایشان که بدست افتاده بود
پس بکس از آنجا حاکم پیدان شد که از خواند یا بفهماند لیکن از گفته مردم چنان معلوم شد که ساکنان اندک بار کفار بودند و اول
آن حصار تمام در همان کفار بودند و طبعت هندی بهار مدینه را گویند و از آنکه انوضع معدن علم بود بدین اسم است
یافت و بعد از آن محمد بختيار خلیج با اموال و غنایم پیشتر متوجه ملازمت قطب الدین ایبک شده بدار انظار
و علی رسید به بنایت و عاطفت ملوکانه سرافراز گشت و مرتبه او بجای رسید که محمود امثال و اقربان گشت
در حضورت حاسدان همواره در مجلس قطب الدین ایبک سخنانی که متضمن امانت و محاربت شان او
باشند مذکور می ساختند خوش روزی بخرج رسانیدند که محمد بختيار را و همه آن دارد که باقیل مست بکنند

تاریخ فرشته

و بدو سیت روضه الصفا با فیل غنید که داندست مت کشته بود جنگید الغرض قطب الدین ایبک تخت از پلاک
نیز بختیار اندیشیده ابا نمود و او خورش نبار مباله مقربان بان امر بهداستان شده روزیکه در قصر علی نشسته
و مجلس آراسته با عام داده بود فیل را حاضر آوردند و گفتند که در تمامی هندوستان فیلی که رو بروی او کرده
تاب حمل او تواند آورد یافت میشود سلطان قطب الدین گفت این کوی و این میدان اگر اراده جنگ دار
خوش باش محمد بن بسیار چون آن شنید از غیرت و جرات نتوانست گفت که این اراده من نموده ام القصد در ساحت
مستعد است که نزدیک با خود میداشت بروی فیل آورده و طوش چون صولت فیل شرح تصور کرده پاد میدان
جلالت افشوده بقوت برزیم تمامه چنان آن گریه را مابین پرود و دندان بی خرطوش زد که از صد مده آن بیخ و دندان آزار
کفی یافت و خواست که زدیگر فرود آورد فیل نعره کشیده از پیش تهنن فیل افکن کر بخت و حاضران بلکه ماسدان کجاست
تیمیر بدندان گرفته صدای تحمیل و آس برین بلند کرد و قطب الدین ایبک بمت بر تربیت او کجاسته هم در آن
مجلس از نقد و جنس چندین با و داد که در شرح راست نیاید و محمد بن خستیار چون بیرون آمد از غایت خلوت
هر چه یافته بود بر دم در کاه ایشار نمود و با خلعت خداوند دوست نواز و دشمن کداز مبتزل خود آمد و روزیکه بنشور شا
بهار و لکنونی و سر پرده سرخ و طبل و علم اختصاص یافت و بعضی گویند لکنونی عبارت است از کور و بنگاله
تا کنار دریای بزرگ و بعضی گویند از کور تا سجد بهر لکنونی است و از انظر کور تا بنارس و تا کنار دریای
بزرگ بنگاله باشد و او را به تحقیق تیر بنک گویند الغرض چون با خود رسید در سنجر لکنونی و بنگاله کوشید و آن
ملک در تصرف لکنونه و لدرای لکن بود مورخان دانش پذیر بجامه تدبیر چنین گناشته اند که پای تحت رای لکن شهر
لودیا که از محالکت لکنونی است بود و او مسکوه عاقله داشت چون از آن فرماز و حالیکت و وقت زائیدن
رسید بمغان بر اجمه صاحب و قوف را احضار فرموده از سعادت و نحوست زمان تولد تعلیش نمود و انجاعت متفق
اللفظ و المعنی گفتند که اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهر از شقاوت و او بار روز کار خواهد گذر آید
و اگر بعد از دو ساعت تولد نماید مدتی برسد شاکی ممکن خواهد کرد پس آن زن از شنیدن این سخن بفرمود
که هر دو پایش را بسته تا زمان دخول ساعت سعید بکون او بختد آنگاه باز کردند تا فرزند تولد شد و آن
چنان